

نظریات تربیتی سعدی در میهن‌پرستان جدید آموزش و پرورش

بحث ما در پیرامون تربیت و اثرات آن بر روی موجود تربیت‌شونده و چگونگی قابلیت اثر‌پذیری موجودات در برابر نیروی شگرف و خلاقه آموزش و پرورش و قوانین روان‌شناسی تربیتی است. این مطلب از سالیان دراز مورد توجه علما و دانشمندان علوم تربیتی بوده و نویسندگان و شعرای بنام ما از جمله سعدی علیه‌الرحمه در خصوص آن اظهار نظر و بیان عقیده نموده‌اند. دو بیت زیر نمونه‌ای از اظهار نظر سعدی در تربیت افراد است که بعنوان نقطه عطف بحث فعلی ما است :

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس
گذشته از شیرینی و لطافت بیان در گفتار فوق، باید اذعان داشت که مسئله تربیتی و قابلیت انعطاف‌پذیری افراد در مقابل اثرات عمده‌ی تربیت که مطمح نظر شاعر گرانقدر بوده است امروزه مورد توجه خاص محافل فرهنگی و اجتماعی و تربیتی دنیای مرقی بشمار میرود .

در تاریخ افسانه‌ها و هیتولوژی کشور باستانی ایران و یونان کم و بیش نموداری از اینگونه مباحث و عقاید بچشم می‌خورد و قهرمانان آن اساطیر با سامی مختلف چون « اهریمن » و « خدایان جنگ و نفاق » و « خدایان خشم و کینه‌توزی » نامیده می‌شدند و هر یک بعلت داشتن گوهری ناپاک و اصلی پلید و غیر قابل‌تغییر، متصف بصفات کج‌اندیشی، بدناتمی، شر و دشمنی بوده‌اند .

این گوهران ناپاك و بی اصل و یا بقول سعدی «ناکسان» در اوستای زردشت به «اهریمن» یا تیرگی و پلیدی، و در قرآن کریم «شیطان لئیم» و «ابلیس» نامیده شده اند. معتقداتی که بر این محور دور میزد آن بود که گروه ناپاك در تمامی عمر منشأ خبث ذات و ناپاکی طینت بوده و اولاد و فرزندان نشان نیز این صفات را بقاعدۀ توارث بارث میبرده اند؛ تا آنجا که طرفداران مسخ که معتقد به جاودانی بودن ارواح و حلول آن در کالبد مشابه خویش هستند تا اندازه ای از آن الهام گرفته و به نشر عقاید خود پرداختند. علمای متصوف به پیروی از دستور کتاب آسمانی خود و کلام نافذ حضرت محمد صلی الله که میفرماید: «درسینۀ هر انسانی شیطانی هست حتی در سینه من؛ لیکن شیطان بمن ایمان آورده و مسلمان شده است» مسئله نفس اماره را مورد بحث قرار داده و درباره این نهاد آدمی و راه تلطیف آن به بحث فلسفی «طلب» و «حیرت» و «فنا» که مبحث جداگانه ای دارد پرداخته اند.

مولوی در مثنوی بایمانی شیوا و مضامینی گویا و پرنغز، نفس اماره را چون ازدهائی تعبیر نموده و آنرا مدام با آدمی در ستیز دانسته و بزوال و فنای آن اظهار عقیده نموده است. ولز^۱ دانشمند انگلیسی میگوید: صفات آدمی چون دیوی با خوی نیک و خیر در جدال است و این محیط و قدرت توانائی افراد است که میتواند او را از درجه پستی به بلندی برساند و با فرا گرفتن تعلیم و تربیت بفرضیه غلط «تربیت ناپذیر» پشت پا زده، گوهری پاك و پر بها گردد.

با این عقیده سعدی که میگوید: «ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس» نمیتوان موافق بود. زیرا امروزه بسادگی، در پرتو درخشان و نافذ تربیت و موازین اخلاقی، تربیت پذیری و قابلیت تغییر این «ناکسان» ثابت شده است و همانطور که افلاطون فیلسوف عالیقدر اظهار میدارد، باید قبول کرد که: تربیت جسم و روح را به بلندترین پایه جمال و کمال میرساند. مطالعه تاریخ ادیان و ظهور پیامبران بزرگ و کتب آسمانی و مساعی آنان در راه رستگاری خلق بهترین دلیل برای رد عقیده سعدی است. رسول اکرم هنگامی ظهور

فرمود که اعراب در میان جهل و ظلمت، در میان فساد و تباهی دست و پا میزدند تا آنجا که از جنایت وزنده بگور کردن دختران خویش ننگ و باک نداشتند. در چنین وضعی با نشر تعالیم آسمانی صفات ملکوتی را در قلوب مردم «ناکس» و «ناپاک» جایگزین نمود.

اگر قبول کنیم که «ناکس» به تربیت «کس» نمیگردد و بفطری بودن عادات و اخلاق اینگونه مردم معتقد باشیم، باید بپذیریم که حرکات و انفعالات دماغی و ذهنی این افراد، لابد، من شعور بوده و هر يك بمقتضای طبع منحرف خود مرتکب گناه و فساد میشوند. نتیجه‌ای که از این امر عاید میشود آنستکه چنین مردمی از عقاب و مجازات معاف هستند. و حال آنکه آیه شریفه: «ولکم فی القصاص حیوة» بطور اطلاق نزول یافته است. از اینجا نتیجه میگیریم که توسل بیک یاد و ضرب المثل قدیمی و منسوخ که با اصول علمی دنیای کنونی منطبق نیست بهیچوجه نمیتواند رافع مسئولیت افراد باشد.

ویلیام جمس دانشمند روان‌شناس آمریکا معتقد است که تربیت نقش مؤثری را در زندگی و تکوین صفات و عادات انسانی بعهدہ دارد. جمس شخصیت را انعطاف‌پذیر دانسته و عقیده دارد که شخصیت افراد و تمیز و تشخیص بین «کس» و «ناکس»؛ و «پاک» و «ناپاک» رابطه مستقیم با سلسله عاداتی دارد که از زمان کودکی در ذهن افراد مرکوز یافته است. و روی همین اصل است که میگوید: بر مبنای «فلسفه عملی» از تجربیات علمی استفاده کنید و بعداً صلاحیت افراد را جستجو نموده و قضاوت نمائید.

در عصر ما با پیشرفت دامنہ تعلیم و تربیت و روان‌شناسی علمی و عملی، عقیده «الشقی شقی فی بطن امه» «والسعید سعید فی بطن امه» (یعنی بدکار در شکم مادر بدکار و نیکوکار در شکم مادر نیکوکار است) مطرود اعلام شده است. ایجاد مدارس و آموزشگاهها و فراهم نمودن ابزار جدید آموزش و پرورش و تأمین مریدان کارآزموده و انتشار کتب سودمند موجباتی هستند که صفات و عادات تازه را از راه فراگیری بآدمی میآموزند. مردمی که با کیفیات و قدرت مؤثر تعلیم و تربیت آشنائی ندارند و گمان میبرند که مجالست گوهر ناپاک و ناکس با کتاب و درس و تربیت جمع نفیضین است آنهایی هستند

که بمناسبت تربیت خود عادت ندارند در پی حقیقتی که ماوراء محسوسات قرار گرفته است بروند و بگردند و در نتیجه از صورت اصلی و حقیقی بهمان تصویری که بجای حقیقت با آنان نمایانده میشود قناعت میورزند .

هیچ انسانی پیدا نمیشود که اصلاح ناپذیر باشد و تعلیم و تربیت در او اثر نکند. منتهی باید نحوه تعلیم و چگونگی وزمینۀ تأثیر را ادراک نموده آنگاه منتظر نتیجه بود. بسیاری از افکار کهنه و قدیمی ما بمرور ایام با پیشرفت اکتشافات علمی که در دنیا بوجود آمده، یا تکان خورده اند و یا بکلی متلاشی شده و از بین رفته اند. اطلاعات ما در بارۀ فکر و جسم مردم و زمین و آسمان و نژاد و اصل توارث و مسأله تربیت و قابل تغییر و تربیت دانستن گوهر ناپاک امروز بشکل قابل توجهی توسعه یافته است. حق هم اینست که اعتقادات، اندیشه‌ها، ارزشهای معنوی و اخلاقی و شخصیت ما باید با این حقیقت واقع که عبارت از زندگی نو و تعلیم و تربیت جدید میباشد، منطبق گردد .

بنظر روان شناسان قوای خلاقه و ابتکاری افراد (اعم از ذات بد یا نیک) زمانیکه محرک و موقعیت مناسبی برای ابراز و نمو خود پیدا کند بهتر پرورش مییابد و بیشتر موجب الهام و تشویق صاحب آن میشود. منتهی هدف افراد باید متناسب با توانائی و استعداد و احتیاجات آنها باشد و امکانات و موقعیت و حدود ارزشهای تجربی و رابطه آنان با افراد اجتماع در مد نظر قرار گیرد .

درست است که با پیروی از پاره‌ای فرضیه‌ها و عقاید دانشمندان، چون داروین ، نمیتوانیم منکر اصل توارث و شدت و ضعف تأثیر نژادی والدین در سلول و یاخته موجود زنده گردیم و همانطوریکه نمی‌توانیم مانع رشد موجود زنده شده خواص این توارث و تأثیر آنرا انکار نمائیم. اما مفهوم مخالف این عقیده آن نیست که بخواهیم با قیاس نابجا خواص فیزیکی شمشیر نیک و آهن بد را در بارۀ انسان و دماغ او تعمیم دهیم .

برای روشن شدن موضوع بذکر مثالی میپردازیم : دانه‌ای را در داخل گلدانی میکاریم و در برابر پنجره‌ای که نور آفتاب بدان بتابد میگذاریم و مرتباً آب میدهیم و از

آن مراقبت میکنیم تا حشرات و یا انگلها مانع رشد طبیعی آن نشوند. در اینجا چیزی که از دست و قدرت ما خارج است رشد و نمو آن گیاه است زیرا آن گیاه خود بخود نمو میکند و تنها قدرتی که ما داریم آنستکه بهترین وسایل و شرایط را برای رشد و نمو آن فراهم آوریم.

پرورش جسم و تربیت روح و تطبیق آن با محیط بهمین طریق صورت میگردد. اگر ما بتوانیم کودکی را مجبور کنیم با تمام شرایطی که برایش فراهم میکنیم پرورش یابد اقلاً میتوانیم سهم شایان توجهی در فراهم آوردن محیط بهتر و وسایل رشد و نمو او داشته باشیم و میتوانیم او را در راه استفاده از نیروها و استعدادها و امکاناتی که با خود دارد کمک و راهنمایی کنیم و بعبارت دیگر نتیجه میگیریم اگر از آهن بد شمشیر نیک بدست نیاید با بهتر گردانیدن و مساعد نمودن محیط باسانی میتوانیم آنرا برای ساختن ابزار دیگری مانند کارد فلزی یا ظرف آهنی بکار بریم و در حقیقت باید هر موجودی را با مشخصات مخصوص خودش قبول داشته باشیم.

بی شک مفهوم باغ و شورمنزار یکی نیست ولی قیاس آهن زنگزده با فکر و ذهن انسان مقبول بنظر نمیرسد. یک نظر اجمالی و ملاحظه تاریخ علوم نشان میدهد که اکثر مردان و فلاسفه بزرگ در دوران کودکی بقول شیخ بزرگوار از آهن بد بوده و جلوه و نمائی نداشته اند ولی در طی دوران زندگی در پرتو محیط مناسب مانند آن گیاه خوب رشد کرده و بزبان دیگر تبدیل به شمشیر بسیار نیک و ارزنده شده اند.

اینشتن ریاضی دان معروف از زمره کسانی بود که در طول دوران تحصیلی خود از درس ریاضی نمرات صفر میگرفت حتی چندین بار او را از محیط تربیتش اخراج کردند اما همین شخص بعداً با ایجاد محیط مناسب و سعی در رفع نواقص و انتقال او از محیطی به محیط دیگر و کشف و درک علل امر، نابعه‌ای شهیر و بنام گردید تا آنجا که انسان مترقی امروز مدیون مساعی و مبنای فرضیه‌های علمی او میباشد.

امروزه در نتیجه تحقیقات و آزمایشهای روان شناسان و علمای تعلیم و تربیت با اثبات

رسیده که صفات و حالات و عادات انسان اکتسابی است و هیچ عادت و خوئی فطری و مادرزاد نیست. جمله معروف روسو که میگوید: عادت کنید که بهیچ چیز عادت نکنید مؤید این معنی است.

همه میدانیم که کودکان از نظر ساختمان جسمی و مقتضیات روحی شاهکار خلقت و صنعت آفریدگار هستند. ولی متأسفانه کمتر کسی از قابلیت و اسرار این ساختمان و ریزه کارهای طبیعت سر درمیآورد و بدون اطلاع از احساسات و عواطف و احتیاجات محیط، کورکورانه بتعلیم آنان میپردازد و باز بقول استادگرا نقدر سعدی، در باره طبایع مختلف، تربیت یکسان را بکار میبرد. اینجا است که محصول خوب بیار نمی آید و گوهری پاک، رفته رفته ناپاک میگردد و مسئله باغ و شورهزار بمیان کشیده میشود.

در تعلیم و تربیت کودکان اصل مسلمی است که هیچ دو کودک کی شبیه هم نیستند و بتعداد کودکان دنیا، استعدادها و تمایلات و احتیاجات مختلف وجود دارد. ولی با این اصل الزامی ندارد که ما استعدادهای مختلف را بد «کس و ناکس» تعبیر نمائیم بلکه بگفته خود سعدی میتوانیم بگوئیم:

گرچه سیم وزر ز سنگ آید همی در همه سنگی نباشد زر و سیم
 میتوان بسادگی مسئله باغ و شورهزار را از یکدیگر تفکیک نمود و با سعدی
 هم عقیده شد که در شورهزار خس میروید و در باغ لاله. و همچنین قبول نمود که محیط
 از عوامل مؤثر است. زیرا اگر ما استعدادها و تمایلات و خواص نهان و پیدای هر موجود
 را کشف نکنیم و یا بآنها توجه نمائیم بدون تردید تعلیم و تربیت ما در عوض فایده دادن
 ضرر میبخشد و حکم آنرا دارد که گل لاله را در شورهزار بپرورانیم. ولی اگر
 بخواهیم بخوبی میتوانیم با ایجاد محیط مناسب و استفاده از پیشرفت علوم کشاورزی،
 شورهزار را تبدیل به لالهزار کنیم و همان گل لاله را در آن بکاریم و محصول گل خوب
 را بدست آوریم.

جان دیوئی دانشمند روان شناس نامی امریکامیگوید باید متناسب استعداد فرد،

او را در محیطی مناسب قرار داد تا بتواند روح و جسم خود را در معرض گرمی نوازش دهنده پرورش قرار داده نمو کنند. پروفیسور دوس استاد تعلیم و تربیت دانشگاه سوربن پاریس نیز در این زمینه معتقد به یکنوع «جغرافیای تعلیم و تربیت» است که منظور همان تأثیر محیط در تعلیم و تربیت میباشد. در نتیجه باید گفت اگر بجای آهن بد آهن بسیار خوب را برای ساختن شمشیر بکار بریم اما آنرا تبدیل به فولاد آبدیده نمائیم باز هم شمشیر نیکی نخواهیم داشت. در اینجا لازم است شعر معروف سخندان بزرگ، حافظ شیرازی را که میگوید :

گوهر پاك ببايد كه شود قابل فيض
ور نه هر سنگ و گلي لؤلؤمر جان نشود

با دقت نظر بیشتری مطالعه نمود. بدیهی است گوهر پاك قابل فیض است و همیشه گلاب را از گل میگیریم. و گرانبهائی و درخشندگی در ذات لؤلؤمر جان است ولی نمیتوان ادعا کرد که سنگ و گل در اثر هیچگونه عوامل خارجی لؤلؤمر جان نخواهد شد. اقتضای فیزیکی و خاصیت سنگ، سنگ بودن است و گرنه با تغییر محیط و تبدیل عوامل آن، میتوان سنگ را به سیمان تبدیل کرد.

در جرم‌شناسی، در مورد ذات و اصل جنایتکاران و اینکه جانی بالفطره وجود دارد یا نه، از زمان قدیم بین علمای فن اختلاف عقیده وجود داشته است ولی امروز اکثر روان‌شناسان اعتقاد و ایمان دارند که جانی بالفطره وجود ندارد. و این عوامل مادی و معنوی محیط است که افراد را بارتکاب جرم ترغیب و تشویق میکند. در حقیقت خطا کاران و تمام آنهائی که دزدی میکنند، آدم می‌کشند، خلاف مینمایند و بالاخره از قوانین و نظام اجتماعی سرپیچی میکنند از خود تقصیری ندارند. آنها گناهکار نیستند بلکه محیط اجتماعی و شرایط زندگانی عمومی و احتیاج آنان را وادار باین کار میکنند. بر روی همین مبنا است که برعکس عقاید قرون وسطی، مجازات مجرمین جنبه انتقامی خود را از دست داده و اصلاح وضع و حالات و عادات تبه‌کاران را عهده‌دار شده است.

امروزه در نتیجه مطالعات و معاینات طبی و روان‌شناسی معلوم گردیده که بیشتر سردسته دزدان، مردمی بسیار باهوش و عاقل و زرنگ هستند و پس از دستگیری بر اثر معالجات و راهنمایی‌های روان‌شناسان در مدت بسیار کمی بعنوان افراد نیک و خیر از تمام حقوق و مزایای قانونی بهره‌مند شده‌اند. اینجاست که میتوانیم بمفهوم شعر معروف سعدی که میفرماید :

پر تو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت ناهل را چون گردکان برگنبد است

تردید نموده بگوئیم در شرایط صحیح تعلیم و تربیت چه بسا که افراد منحرف و نابکار، مردمی صالح و درستکار بار آیند. اگر در خانواده‌ای موجودی مانند گیاه خودرو بار آمد تقصیر از نسب و فطرت او نیست بلکه :

گلی که تربیت از دست باغبان نگرفت

اگر بچشمه خورشید سرزند خود روست

ناهل و ناکس در نتیجه تربیت درست اهل و روبراه میگردد و جای آنست که گفته شود اگر از گردکان کمی بسائیم و رویه گنبد را نیز تراشیم بخوبی میتوانیم گردکان را روی گنبد جای دهیم. این سائیدن و تراشیدن همان تعلیم و تربیت درست و صحیح است. زیرا امروز کمتر کسی است که از قدرت تعلیم و تربیت و روان‌شناسی و تأثیر آن در ذهن بی‌خبر باشد. در باغ وحشها و در سیرکها با بکار بردن وسائل تربیت بخصوص، درندگان را رام و آنانرا حیواناتی مطیع و اهلی و فرمانبردار بیار آورده‌اند. در اینصورت خلق و خوی حیوان فطری نبوده بلکه اکتسابی است. همین وضع را دارد کودکی که از آغاز تولد در میان جنگلها و بیابانها رشد نماید بدون تردید خوی و عادت حیوانی در ذهنش مرکوز میگردد.

بهین منظور است که امروز در کلیه کشورهای مترقی، هر بیان و اولیای امور، بتأثیر بی‌چون و چرا و حیرت‌آور روان‌شناسی و تعلیم و تربیت در پیشرفت جامعه پی برده و

هرسال ارقام زیادی از بودجه فرهنگ را به توسعه تربیت نوباوگان و کودکان خویش اختصاص داده‌اند .

در خاتمه با توجه باین عقیده افلاطون که میگوید: بزرگتر و خدائیی تر از تربیت فنی نیست ، اگر بگوئیم در پر تو تعلیم و تربیت بسهولت میتوان گوهری ناپاک را پاک و ذات بد را نیک گردانید سخن بگزاف نگفته‌ایم . زیرا تعلیم و تربیت معمار جامعه و افراد آنست .

پایان



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی